

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۷ اگست ۲۰۱۱

نه این، نه آن، پس چه و کی؟!

نوشته "آینده جنگ امریکا در افغانستان، برد یا باخت؟" در کل حاوی سه مطلب بود.

۱- بحران اقتصاد امریکا همراه با فقدان تفاهم سیاسی میان مسؤولین این کشور، نبود اراده سیاسی محکم و میزان رو به گسترش خستگی توأم با بیزاری از جنگ در میان مردم امریکا، این امکان را بعید می نمایاند که امریکا بتواند به مقاصد اعلام شده و اعلام نشده اش در افغانستان دست یابد.

۲- طالب، حقانی و حکمتیار هم بر حسب تجربه های عینی و ملموس بی نهایت وحشتناک، کسانی نیستند که بتوانند اداره کشور ما را در جهان معاصر و با این همه پیچیدگی آن، در وضعیت و زمانی که ما قرار داریم، به خصوص با افکاری کهنه و خشن و غیر عملی که این حضرات دارند، به درستی و موافق با نیازمندی های مردم و کشور ما و خواست عصر و زمان به وجه احسن به پیش ببرند.

۳- بخش بزرگی از افرادی که در دولت موجود بر اریکه قدرت تکیه زده اند، خاصاً آن هائی که به نام تنظیم های جهادی بعد از سقوط آخرین سردمدار نظام منقرض خلق و پرچم و بعد از به راه انداختن جوی های خون قدرت سیاسی را تا آمدن طالب به دست گرفتند و اینک پس از شکست طالب دو باره به لطف غرب به کرسی های حساس گماشته شده اند، هم کسانی نیستند که باید مسؤولیت تشکیل حکومت و اداره کشور در آینده به آن ها تفویض گردد. محتوا یا بنمایه آن نوشته را فقط همین سه نکته تشکیل می داد که بدون تردید برای آن هائی که نوشته ها را با دقت مطالعه می کنند و با قضایا منتقدانه بر می خورند بعد از خواندن آن مقاله این سوال مطرح شده است که: نه امریکا، نه طالب، نه به اصطلاح تنظیم های جهادی و نه کرزی، پس چه باید کرد و دامن کی را باید گرفت؟!

آره، پس چه باید کرد و دامن کی را باید گرفت تا این همه مشکل های کوهواره ئی درهم تنیده در کشور ما، رفع گردد و مردم از این همه آزار و اذیت و رنج و مصیبت نجات پیدا کنند؟ بر طبق وعده عرض می شود که:

اولتر از همه این مسأله را نباید فراموش کنیم که مشکل ما مشکل ساده ای نیست که بتوان آن را با یک برخورد سرسری و سهل و در یک شب با چند طرح خام یا سوخته بر طرف کرد. مشکل ما ریشه در تاریخ و ریشه در تفکر سنتی، ضعف احساس قوی ملی، نبود انضباط و وحدت، فقدان قانون پذیری، ارجحیت دادن به منافع شخصی - قومی

یا سازمانی بر منافع جمعی، استقامت دیوانه وار در برابر نو شدن، قهرمان سازی ها، خود را در مرکز دیدن و بالاخره قدرت خواهیها دارد، که با کودتای مرحوم محمد داوود خان، مردی که دید نوگرایانه ملی - مذهبی داشت، با ابعاد جدید و تخریب گرانه آن در میان مخالفان وی نرم نرمک پا گرفت. مخالفانی که طی سی و هشت سال گذشته با منتهای مسؤولیت گریزی و صد ها بیداد و فساد و ستم و جنایت و خیانت کشور را به مرحله نابودی کامل رساندند. فراموش کردن این اصل اساسی که برای رفع همه مشکلات کشور به زمان و تدبیر و حوصله و درایت و قربانی ها نیاز است، بدون تردید کار ما را در راستای کشیدن این کشور از این همه مخمصه و مشکل و این همه مصیبت آفرینی و مشکل تراشی مشکلتر می سازد. پس لازم است با احتیاط، با مسؤولیت، به آرامی و با تعقل با قضایا برخورد کرد و زمان را برای انجام هر کاری به شکلی می باید انتخاب نمود که برای حل مشکل ما نه دیر باشد و نه زود - اگرچه چنان می نماید که وقت خیلی از کار ها دیگر گذشته است - و برای هر کاری وقت، یعنی مدت زمانی را که برای یک کار اختصاص داده می شود باید در نظر گرفت.

سخن را کوتاه نموده نظریات یا پیشنهادات خویش را ذیل و جزء جزء به عرض می رسانم:

۱- وقت آن فرارسیده که مردم که به قدر کافی بیدار شده اند، سرنوشت خود را به دست خود بگیرند. هیچ کشوری در جهان قوی و آزاد و آباد و محترم نخواهد شد، مگر این که مردم همه کار های شان را خود به دست بگیرند و سرنوشت شان را خود تعیین کنند و به شکل فعال و آگاهانه برحکومت های شان نظارت داشته باشند و از خود سری های زمامداران که هوی نفس، امیال و خواست های شخصی آن ها بر ایشان غلبه می کند، جلوگیری کنند. مردم باید حضور عملی و نظری شان را در عرصه سیاست کشور پر رنگ تر بسازند و با این کار شان به تمام تبهکاران سیاسی اعلام کنند که کشور و حق اداره و حاکمیت آن از آن ماست، پس گفتن و حق انتخاب هم باید از ما باشد و هم آنچه اجراء و عمل می شود باید بنابر خواست ما باشد، نه بنابر خواست دو تا دزد و سه تا جنایت پیشه و چهار تا خاین و ...

در کشور ما دولت، قانونی یا غیرقانونی و مستقل یا وابسته وجود دارد، اما ملت با تعریف سیاسی و حقوقی آن متأسفانه وجود ندارد. این عارضه را باید مردم با یک پارچگی خویش و با حضور و اشتراک مستقیم و غیرمستقیم در سیاست و دولت و ایجاد دولت - ملت در کشور از بین ببرند.

مردم ما نباید این اصل را نادیده بگیرند که دیکتاتوران، زورگویان و حق کشان همواره زاده جبن یا بی تفاوتی مردم نسبت به آزادی و نسبت به حقوق شان است. هیچ دیکتاتور، قلد و مستبدی تا مردم زمینه حاکمیت آن ها را فراهم نکنند، نمی تواند در یک کشور به قدرت برسد و بر گرده مردم سوار شود و بر مردم هر چه دلش خواست حکم براند. من می دانم که مردم ما درد و شکایت دارند و می دانند که یک مشت انسان های اوباش، جنایت پیشه و خاین به ملک و مردم روز و روزگار آن ها را خراب و زندگی شان را به جهنم تبدیل کرده اند. این راهم خوب می دانم که مردم از خیلی حرف ها بهتر از خیلی از ما ها آگاه هستند، ولی بدی کار این است که باوجود همه درد ها و با وجود آن همه آگاهی ها با تأسف به زندگی و به سرنوشت خود بی علاقه هستند و در رفع معضلات خویش و دفع عاملین آن ها کاری نکرده و کاری نمی کنند.

مردم ما طی این همه سال از همه دست اندرکاران نظام فعلی، از رهبران و فعالان و قومندانان تنظیم ها چه در پوزیسیون و چه در اپوزیسیون و سائر دلالان جنگ و خون و آستان بوسان بیگانه که به عنوان مخالفان مسلح شناخته می شوند تجربه های تلخ و دلخراشی دارند. فکر می کنم که یاد آوری این مسأله که سکوت، خاموشی و بی

تفاوتی در برابر سرنوشت خود بیش از این گناهی است نابخشونی تکرار مکررات خواهد بود. ولی، نکته ای که تا کنون گفته نشده و گفتن آن لازمی است، این است:

ما هیچگاه به این امر توجه نکرده ایم که ما خود با سکوت و تأیید خاموشانه خویش از زورگویان جنایت پیشه قانون شکن مقصر اصلی همه بدبختی های خویش هستیم؛ این است که سکوت ما سبب ظلم ظالمان و ستم ستمگران بر ما شده است؛ این است که ما تا کنون به این اصل مسلم توجه نکرده ایم که آزادی از ستم ستمگران و ظلم ظالمان و زورگویی زورگویان هیچگاه رایگان به دست نمی آید؛ این است که آزادی بدون داشتن ذهنیت و خواست آزادی و بدون وجود تعقل و وجدان و تعهد و تلاش جمعی حاصل نمی شود؛ این است که آزادی بدون سرکوب هیولای بی تفاوتی در برابر هر آنچه در کشور ما رخ می دهد هرگز پرده از روی زیبا بر نمی دارد و رخ نمی نماید. ولی قبل از همه باید:

۱- ذهنیت و خواست رهایی یا آزادی از ظلم و ستم ظالمان و ستمگران و از سیطره اوباشان در مردم به وجود بیاید؛ ۲- مردم بر پایه یک وجدان قوی ملی و بر طبق یک تعهد استوار جمعی از همین لحظه و با جدیت تمام بر بنیاد همان ذهنیت و خواستی که یاد شد تلاش همه جانبه و گسترده را برای نجات خود از همه مصیبت ها در سطح کشور و از دست همه مصیبت آفرینان براه بیندازند؛ ۳- سر دیوی بی تفاوتی را از تن منحوس آن جدا کنند؛ ۴- بر سرنوشت خود حاکم شوند و بر هر آنچه به آن ها و به زندگی آن ها ارتباط و تعلق می گیرد، نظارت جدی و مداوم داشته باشند؛ و ۵- دست فرزندان ناخلف این کشور را از قدرت کوتاه کنند و اگر لازم دیدند آن هائی را که مرتکب جرم و جنایت و خیانت به خاک و مردم شده اند به محاکمه بکشانند.

من هیچ گاه دست بردن به خشونت را توصیه نمی کنم. خشونت را زیاد تجربه نموده ایم. بدون توصل به خشونت مانند قیام و کودتا و انقلاب و ... هم راه هائی برای رسیدن به خواست های بزرگ و جمعی وجود دارد. ملتی که با آگاهی به وحدت نظر و عمل رسیده باشد، فکر نکنم به اعمال خشونت نیازی داشته باشد. اگر نشد، یا مردم را به اختیار کردن خشونت وادار ساختند، مانند مصر و تونس و لیبیا و سوریه و یمن و یا ایران و...، و راه دیگری برای مردم باقی نماندند، در آن صورت تحمل ظلم هم نوعی ظلم است که مظلوم بر خود روا می دارد؛ چیزی که در هیچ کتابی مجاز نیست. منتها باید متوجه بود که خودکامگان جبارِ ظالمِ ستمگر تازه، جای خودکامگان جبار و ظالم و ستمگر پیشین را نگیرند!

۲- انتخابات در پیش است. مردم باید متوجه نیرو و قدرت خویش شده طی فرصتی که تا انتخابات باقی است نماینده واقعی خویش را از میان خود برگزیده خود را برای مبارزات انتخاباتی بسیج کنند.

در انتخابات پارلمانی به آنانی که آنها را ده ها بار آزموده اند، رأی ندهند. این ها نه ما را خوشبخت و مرفه می سازند و نه از خاک و ناموس ما دفاع خواهند کرد. کسانی که تا امروز به فکر ما نبوده در آینده هم به فکر ما نخواهد بود. پس اولین قدم برای نجات مردم، و برای نجات میهن، باید تشکیل یک حرکت ملی فشرده سرتاسری بر مبنای اصل تعلق به خاک و وطن باشد. این حرکت مردمی حرکتی است که سمت و لسان و دین و مذهب و نژاد و ... نمی شناسد و معیار ارزشگذاری اش وابستگی قومی و تشکیلاتی و ... نیست. حکومتی را که این حرکت به وجود می آورد حکومت یک قوم و یک قبیله و یک خان و یک روحانی و ... نمی باشد، بلکه حکومت واقعاً ملی بر پایه افغانیت، اصل دموکراسی و مبتنی بر اعتقادات پویای دینی است. اعضای پارلمان هم کسانی خواهند بود که از میان همین مردم، به رأی و برای همین مردم بر خواهند خاست. بدین ترتیب مردم می توانند هم مسقیم و هم غیر مستقیم امور کشور را اداره کنند.

۳- یکی از وظایف اساسی و اولی حکومتی که به حمایت مردم روی کار می آید تلاش برای تثبیت موقف بی طرفی فعال کشور خواهد بود. افغانستان نباید پایگاه فعالیت های سیاسی - نظامی یا ساحه نفوذ هیچ کشوری علیه کشور دیگری قرار بگیرد؛ خواه این کشور هند و روس باشد یا ایران و پاکستان و یا امریکا و چین و ...

دولتی که به وجود می آید، باید کمیسیون را تشکیل بدهد که موضوع بیطرفی افغانستان را از طریق مجامع بین المللی رسمیت ببخشد و به همه کشور ها این اطمینان را بدهد که به هیچ کشوری این اجازه داده نخواهد شد تا امیال جاه طلبانه، بلند پروازانه، سلطه جویانه، کشورگشایانه یا جهانخوارانه خود را از خاک افغانستان جامه عمل بپوشاند. کشور های همسایه، منطقه و جهان باید این اطمینان را حاصل کنند که افغانستان هیچگاه نمی خواهد تخته پرش یا ساحه نفوذ کشوری علیه کشور های دیگر قرار بگیرد. یک ارزیابی دقیق و همه جانبه از وضع منطقه بی هیچ تردیدی ما را متوجه این حقیقت مسلم خواهد ساخت که وجود یک افغانستان بی طرف و آرام برای همه سودمندتر است تا وجود یک افغانستان پر آشوب، ناآرام و درگیر جنگ. از همه بالاتر و بهتر این که در صورت تثبیت بی طرفی افغانستان مسأله حضور نیرو های خارجی و ساختن پایگاه های نظامی در کشور ما و زمینه رقابت های گوناگون خارجی ها در افغانستان خود بخود منتفی می گردد.

اوضاع جهان به یک حال باقی نمی ماند. بسیار احتمال دارد که ده - بیست سال بعد قدرت های جهانی یا قدرت های منطقه ئی در نزدیکی های افغانستان با حضور نیرو های نظامی امریکا در این کشور مخالفت جدی پیدا کنند، یا ممکن است بر سر کدام موضوع حرف شان به زد و خورد و جنگ بکشد. ما نباید حالتی را به وجود بیاوریم که در زیر پای دو یا چند قوچ پایمال شویم.

داشتن این تشویش که اگر امریکائی ها از این کشور رفتند ما چه خاکی بر سر خود خواهیم کرد درست نیست، زیرا اگر ما منابع سرشار زیر زمینی داریم، پس غریب یا فقیر نیستیم. منتها وقتی این همه سال ها و قرن ها حوصله نمودیم، باید چند روز دیگری را نیز حوصله داشته باشیم.

۴- برای رفع تنش میان افغانستان و پاکستان نمایندگان مردم باید با درک حساسیت و اهمیت موضوع از طریق خانه ملت و نظر به اختیارات عام و تامی که خانه مذکور از سوی مردم به دست می آورد موضوع " خط دیورند " را که اینک به استخوان لای زخم تبدیل شده است، یک طرفه کنند.

در این زمینه مردم باید واقعگرا باشند. همچنین مردم باید جلو **یک تعداد** انسان هائی را که به نام کارشناس و صاحب نظر و گاه ریش سفید و بزرگ حق و ناحق و به جا و بیجا طرح های بعضاً غیر عملی در این مورد ارائه می کنند، بگیرند.

راه هائی را که این ها پیشنهاد می کنند به فکر من راه های حل عملی نیستند. بی طرفی افغانستان هم تا مسأله خط دیورند حل نشود، ممکن نخواهد بود. در یک کلام باید گفت که بیطرفی افغانستان که برابر است به حل تمام مشکلات افغانستان تنها و تنها به حل قضیه دیورند گره خورده است؛ باید این گره را به هر شکلی که شده باز کرد! برای حل این موضوع تاریخی ما به مردمان خردورز، آگاه به مسائل منطقه و جهان، عملگرا، قاطع و نترس نیاز داریم. مردم ما باید از توهمات بیرون بیایند و توجه داشته باشند که ما تنها یک طرف قضیه هستیم. باید ببینیم که دو طرف دیگر قضیه، به خصوص مردمان آنطرف سرحد چه می خواهند. نظر این ها را نادیده گرفتن کار درستی نیست. به نظر من به جای حرف های رم دهنده باید بکوشیم به هر ترتیب و هنری که شده پاکستان را برای اشتراک درمبحثی روی خط دیورند آماده کنیم. دست یابی به چنین امری خود موفقیت بزرگی در زمینه خواهد بود.

در مورد مردمان آنطرف سرحد باید گفت که آن ها از سی - چهل سال بدین سو نظر شان را روشن بیان داشته اند، ولی ما آن را نادیده می گیریم یا حرف روشن آن ها را نمی فهمیم یا عمداً تجاهل می کنیم یا این است که از ترس این که تجارت یا دکان های ما تخته نشوند یا مورد ملامت مردم قرار نگیریم و... همیشه یک حرف را محکم گرفته ایم؛ بدون این که به وضعیت و امکانات خود، منطقه و جهان نظری بیفکنیم که کجا و کی هستیم و یا این که آیا اصلاً راه و وسیله و امکانی برای رسیدن به چنین آرزوی نیک، ولی صعب الحصول وجود دارد یا خیر. و یا بدون این که به بافت و به ساختار موجود جهان که هر کشوری در آن طی سده های گذشته چیزی را از دست داده و چیزی را به دست آورده است و گذر زمان حالت های موجود را به حقیقتی سنگواره شده تبدیل کرده است، توجه داشته باشیم!

چنین قضایا و مسائلی امروز به بازی " دومینو " می ماند که اگر یک تکه چوب واژگون شد همه چوب ها از پی آن واژگون می شوند. فکر نکنم که جهان حاضر باشد که به خاطر گل روی ما نقشه فعلی ده ها کشور را در روی زمین تغییر بدهد؛ و یا کشوری حاضر باشد که تغییری را در شکل جغرافیایی کشورش قبول کند.

به داعیه کرد های بخت برگشته نظر کنید. جهان اصلاً برای این که این کشور در پنج یا شش کشور مختلف پراکنده است نمی خواهد به این مسأله توجهی داشته باشد، زیرا نمی خواهد با این همه کشور مشکلی پیدا کند.

مردم باید با جدی گرفتن همه واقعیت ها به نمایندگان شان این صلاحیت را بدهند که به هر شکلی که برای آنها ممکن و برای آینده ما و آینده کشور ما سودمند باشد این موضوع را حل و فصل و یک طرفه کنند.

۵- زمانی که افغانستان به حیث یک کشور بی طرف تثبیت شد و معضله خط دیورند حل گردید، دیگر فکر نکنم که ما به ارتش یا نیروی نظامی نیازی داشته باشیم؛ چه این نیرو نیروی ده هزار نفری باشد یا نیروی سه صد هزار نفری یا بیشتر از آن! برای کشور فقیری مانند افغانستان که نه شکم مردم خود را سیر کرده می تواند و نه مردم لباس و خانه و برق و راه و پل و فابریکه و مکتب و شفاخانه و داکتر و دواهای کافی دارند، نه زراعت و صنعت رشد یافته و نه کار وجود دارد و نه تولید و تجارت و سیستم حمل و نقل و ... چه لازم است که میلیارد ها دالر را صرف ارتش و ساز و برگ نظامی کنند؟ گیرم که برای ده سال دیگر هم غرب و در رأس آن امریکا با همه مشکلات اقتصادی و سیاسی خویش در جهان، مصارف نیرو های نظامی کشور ما را بدون کدام چشم داشت و به شکل بلاعوض به ما کمک کرد، بعد از آن که امریکا رفت و این کمک ها قطع شد این کشور فقیر چنین مصارف سرگیچه آور را از کجا تهیه و تمویل خواهد کرد؟ و چرا؟

برخی ها می گویند که افغانستان معدنی دارد که سه یا سی تریلیون دالر ارزش دارند. خوب؟! آیا ما این معادن را برای همین داریم که آن ها را صرف خرید تانک و توپ و طیاره و بم و ماشیندار و تفنگ و ... برای کشتن و به کشتن دادن انسان ها کنیم؟ توپ و تانک و زره دار و طیاره بخریم، پارچه های بی ارزش آهن را، درحالی که می توانیم پول خرید این آهن پاره ها را صرف ساختن مکتب ها، بند های برق و بیمارستان هایی کنیم که نداریم؛ صرف چیز هایی که نیازمندی های اساسی ما را تشکیل می دهد. چرا به جای این که هزار ها هزار جریب زمین را زیر آب بریم و زراعت کشور خویش را انکشاف بدهیم و با ساختن فابریکه ها هم مردم را از بیکاری نجات بدهیم و هم سطح تولید و تجارت خویش را بالا ببریم و مشکلات بهداری مردم و تعلیم و تربیت اطفال این مرز و بوم را مرفوع کنیم و ... پول های خویش را صرف خرید چیز ها و اموری کنیم که چیزی غیر از نفرت و دشمنی و قتل و قتال و خرابی برای ما و برای دیگران به ارمغان نمی آورد؟

آیا نمی دانیم که جنگ ها چگونه و برای برآورده شدن چه مقاصدی براه می افتند؟ اسرائیل و فلسطینی به وجود می آیند تا ده ها کشور عربی مسلمان غرق در ثروت، میلیارد ها دالر سرمایه، عواید و منابع زیر زمینی خویش را

صرف خرید سلاح کنند. یا پاکستانی به وجود می آید و کشمیر و خط دیورندی تا دشمنی میان افغانستان و پاکستان از یک طرف و میان هند و پاکستان از طرف دیگر به وجود آید و مشکلی باشد و خرید سلاح و هزینه کردن های بی جا و بیمورد. ویتنام ها، کوریا ها و بالاخره لیبرالسم و کمونیسم و دفاع از دموکراسی و سرکوب دیکتاتوری ها و طالب و القاعده و تروریسم و دشمن تراشی ها و کانون های تشنجی مثل لیبیا و ایران و سوریه و ... وجود داشته باشد تا میلیارد ها دالر برای خرید سلاح صرف شود. یا کویتی باید از پیکر عراقی جدا شود تا بهانه ای برای حمله و جنگ وجود داشته باشد و ...

اگر فروش سلاح نباشد چگونه زندگی ده ها و صد ها هزار کارگر فابریکه های سلاح سازی تأمین می شود و چگونه حجم سرمایه های هزار ها سهامدار این فابریکه ها فربه تر خواهد شد؟

کشور بی طرف به عسکر و سلاح نیاز ندارد. سرحدات ما را موقف بی طرفی ما و تضمین جهانی حفظ می کند، ولی برای امنیت خویش از دست آشوبگران و دزدان و جانیان در درون کشور خویش ناگزیریم که تنها به داشتن پولیس ملی اکتفا کنیم؛ همانگونه که دولت سوئیس پولیس دارد، ولی ارتش ندارد! با این تفاوت که سوئیس سلاح می سازد و می فروشد تا انسان ها به قتل برسند، ولی ما همه آنچه را که داریم ذوب می کنیم و از آن چیزی هائی می سازیم که کمبودات و نیازمندی های عادی و روزمره ما را در امور عمرانی کشور ما مرفوع کند.

برخی از دوستان، که این مسأله را قبلاً با ایشان در میان گذاشته بودم می گویند که ممکن است که بعضی از قدرت های بزرگ مانع رسیدن افغانستان به این آرزویش شوند. شاید دیگران هم چنین تشویشی داشته باشند، ولی یک چیز را نباید فراموش کنیم که وقتی یک ملت واحد با یک صدا و مصمم بخواد که در هر حالی یک کار را انجام بدهد و به مقصدی، به خصوص مقصدی یا مقاصدی که انسانی باشد برسد، هیچ نیرو و قدرتی وجود نخواهد داشت که مانع رسیدن آن ملت به آرزو هایش گردد.

به هر تقدیر، کشور های نادار و نیازمند در قسمت مصارف خود باید ده ها برابر دیگران محتاط و صرفه جو باشند! ۶- قانون اساسی کشور باید مطابق ایجابات عصر و زمان تدوین گردد. افغانستان به یک قانون اساسی روشن، صریح و بدون نقص و تناقض نیاز دارد. قانون اساسی موجود نارسائی ها، نواقص و تناقضات زیاد دارد. وجود چنین قانونی علاوه بر این که مشکلات ما را حل نمی کند، مشکل آفرین هم می باشد. تناقضات قانون اساسی آنقدر آشکار است که فکر نکنم حتا کند ذهن ترین انسان ها هم در کشور ما متوجه تناقضات آن نشود. مهمترین چیزی که در یک کشور در کنار مجریان درستکار و صالح ضروری است، داشتن قوانین بی نقص و روشن و عاری از تناقض می باشد.

۷- تدویر لویه جرگه ها، به خصوص لویه جرگه قانون اساسی را باید از بین برد. مرجع وضع و تدوین قوانین و تصمیم گیری ها در همه جهان پارلمان ها می باشند. چرا ما به یک مجلسی که در زمان و عهد دقیانوس رواج پیدا کرده است، هنوز هم خود را پابند ساخته ایم؟ ملت ما به صرفه کردن و ریاضت اقتصادی ضرورت دارد. چرا باید یک خرج خود را دو خرج کنیم، در حالی که پارلمانی در کشور وجود دارد؟ مگر اعضای پارلمان نمایندگان مردم نیستند؟

۸- سیستم ریاستی، آنطوری که تجربه ده ساله کشور ما نشان داد بدترین نوع سیستم ها در نظام های مردمی در کشور هائی که کمتر به قانون پابندی دارند، می باشد. این سیستم باید ملغاً گردد و به جای آن سیستم پارلمانی معرفی شود. تفویض اختیارات بی حد و مرز به رئیس جمهور و بستن دست و پای نمایندگان مردم در مقابل وی، اگر چه رئیس جمهور نیز از جانب مردم انتخاب می شود، می تواند ده ها و صد ها فساد و قانون شکنی و خودسری و

خودمحموری در پی داشته باشد. قوای سه گانه مستقل باید یکی از طریق دیگری نظارت و کنترل شوند. بنابراین به هیچ کدام باید حق و حقوق فوق العاده داده نشود. رئیس جمهور فعلی افغانستان از حقوق و اختیارات فوق العاده برخوردار است، از جمله در برابر پارلمان جواب ده نمی باشد و پارلمان حق استیضاح وی را ندارد. این نوع قانون و اوضاع برآمده از آن به نفع کشور نیست. باید جلو آن گرفته شود!

۹- نیرو هائی مشخصی که در گذشته مرتکب خیانت و جنایت شده اند، باید با استفاده از قوانینی که بعد از به وجود آمدن یک دولت مردمی تدوین خواهد شد، متناسب با جرائم شان تنبیه و مجازات شده تقاص کار های شان را پس بدهند. دولت باید از وجود این جانیان زورگویی و قانون شکن پاک و مردم باید از شر شان مصون گردند.

۱۰- دولت باید برای جلب سرمایه های داخلی و خارجی توجه خاصی مبذول کند. در خصوص معادن از آنجائی که ما توان استخراج معادن خویش را به شکل شاید و باید نداریم، دولت باید هر چه زودتر انجام این مأمول را از راه مناقصه ها و مزایده ها برای به دست آوردن پول غرض انکشاف هر چه سریع تر کشور میسر بسازد. چنین کاری امروز در تمام کشور های جهان معمول است و همه کشور های در حال توسعه امروز در صدد جلب سرمایه گذاری ها در کشور خود هستند و برای رسیدن به این مقصد از هیچ کوششی دریغ نمی کنند. قرار اطلاع پاکستان برای تشویق سرمایه گذاری های چینائی ها نه تنها زمین رایگان در اختیار آن ها قرار میدهد که برای ده سال از زمان فعال شدن فابریکه ها و آغاز تولید، از آن ها هیچ نوع مالیه ای هم اخذ نمی کند. نکته آخر به عنوان مثال یاد شد! شما می توانید در این مورد به تجربه های سائر کشور ها مانند برازیل و سنگاپور و هانگانگ و مالیزی و هند و ایران و چین و ... نظری بیفکنید.

۱۱- بازار آزاد موجود که هیچ نوع کنترل به نام این که بازار آزاد است بر آن اعمال نمی شود و برای مستهلک بی نوای کشور ما حکم زهر کشنده را دارد، باید دوباره به همان سیستم بازار نیمه آزاد - نیمه دولتی که یک زمان داشتیم - بازاری که قسماً از جانب دولت کنترل می شد - تبدیل شود.

در کشوری که تولید نباشد، یا باشد ولی کم، وجود سیستم بازار آزاد برای افراد کم درآمد و بی بضاعت حکم به پنبه حلال کردن آن ها را دارد. دولت باید تهیه و فروش مواد اولیه و ضروری مردم را، مانند زمان های پیش از آمدن مجددی و ربانی و طالب، در انحصار خود درآورد و بعضی از مواد را با سببسی به فروش برساند.

افغانستان نه آلمان و فرانسه است، و نه امریکا! هر کشوری را باید در هر برهه ای از زمان امکانات و ایجابات و قوانینی باشد. فعلاً ما باید کاری کنیم که برای ما شایسته و مناسب است. هر بیماری را دوائی گفته اند! و ...

نکاتی که یاد شد همه برای کشور ما، برای خود ما و برای فرزندان ما ضروری اند، ولی پنج نکته اول، یعنی اشتراک و حضور فعال مردم در عرصه سیاست و تصمیم گیری، تغییر قانون اساسی، تثبیت بیطرفی فعال کشور، حل مسأله دیورند و انحلال کامل نیرو های نظامی کشور از حساس ترین و ضروری ترین مسائلی می باشد که نباید آن را نادیده و کم اهمیت گرفت. با اصلاح و اجراء و عملی کردن هر کدام این کار ها مطمئن باشید که ده ها کار دیگری که به این کار مربوط و منوط هستند به نفع کشور و مردم اجراء و عملی خواهد.

ما باید خود برای حل مشکل خود راه یا راه هائی را پیدا کنیم. هیچ تدبیری ولو بسیار زیبا، گوشنواز و دلگرم کننده که به وسیله غرضمندان یا بیگانگان و بیگانه پرستان برای رهائی ما از این همه مشکلی که ما داریم سنجیده شده باشد، فکر نکنم بتواند ما را آنگونه که ما می خواهیم و به سود ما است، کمک کند. افتخار یک ملت هم در همین خواهد بود که سرنوشت خود و کشور خویش را به دستان خود رقم بزند. نگذارید این افتخار را از ما بگیرند!

این بود پیشنهاد من برای بیرون رفت از معضلات موجود مردم و کشور. کم و کاست این طرح یا پیشنهاد را، که بدون شک کم نیستند، امید است صاحب نظران دلسوز و ملی با پیشنهادات دلیرانه و عملی خویش دور کنند. آرزوی من فقط و فقط یک افغانستان مستقل و آباد و آرام و توسعه یافته است و مردمی که در منتهای آسوده حالی زندگی نمایند.

اگر چیزی زیاد یا کم گفته باشم که بی جهت سبب رنجش خاطری شده باشد، پیش از پیش معذرت خویش را پیش می کنم.

نوت: این نوشته را قبلاً با توضیح این دو مطلب که چرا من، که همواره از سوسیالیزم، یعنی دولت رفاه صحبت می کنم و با دید انتقادی با ادیان برمی خورم از سیستم بازار آزاد و سرمایه و سرمایه داری و ... و هم از ضرورت دین در کشور یاد نموده ام، به پایان برده بودم. ولی بعداً آن بخش را حذف نمودم، زیرا این بحث بحثی نیست که طی یک مقاله دو صد کلمه ای بتوان آن را به درستی و به طور قانع کننده بیان کرد. در این رابطه به دنبال همین مقاله، مقاله دیگری خواهم نوشت و دلایل خویش را توضیح و تشریح خواهم نمود.